در گفت‌وگوی سیمای بانکداری

با مدیرعامل بانک قرض‌الحسنه مهر ایران بررسی شد

راه خروج از هزارتوی بنگاه‌داری بانک‌ها



اشاره مرتضی اکبری از مدیران بانکی است که با تمام اشتغالات هنوز از فعالیت دانشگاهی خود دست نکشیده است. مدیرعامل بانک قرض‌الحسنه مهر ایران همچنان به‌صورت جدی در دانشگاه تدریس می‌کند. وی دکترای حسابداری خود را از دانشگاه علامه طباطبایی گرفته و پیش از این نیز عضو هیئت مدیره بانک توسعه صادرات بوده است. ساعتی را با دکتر اکبری به گفت‌وگو نشستیم تا از او درباره چرایی بنگاه‌دار شدن بانک‌ها و نحوه خروج از آن بشنویم. وی معتقد است که بانک‌ها عملاً سه دسته بنگاه دارند: تکمیل کننده خدمات بانکی، تملیکی و سرمایه‌گذاری. اکبری درباره بنگاه‌های سرمایه‌گذاری می‌گوید: «تسهیلاتی که به بانک‌ها تکلیف می‌شود، آن‌ها را با زیان مواجه می‌کند و بانک‌ها برای جبران آن ناچار می‌شوند کارهای اقتصادی انجام دهند.» وی دخالت حاکمیت در تعیین نرخ سود تسهیلات بانکی را بدون توجه به قیمت تمام شده پول برای بانک‌ها ارزیابی می‌کند. این مدیر ارشد بانکی اظهار می‌کند: «معوقات بانک‌ها روی کاغذ ۱۵ درصد اما در واقع شاید بیش از ۳۰ تا ۴۰ درصد باشد، آن‌ها با کسری نقدینگی مواجهند. در کسری نقدینگی، بانک‌ها برای جبران ضرر و جلوگیری از بی‌اعتمادی سپرده‌گذاران، به رقابت می‌پردازند. علتش هم این است که می‌خواهند برای جبران کسری خود، سپرده‌ای با نرخ سود بالاتر جذب کنند.» وی درباره دیگر دلایل شکل‌گیری تسهیلات معوق می‌گوید: «بخشی از تسهیلات معوق مربوط به تسهیلات تکلیفی است که طرح توجیهی مناسبی نداشته‌اند. بخشی از معوقات مربوط به توسعه نیافتن صنایع خرد و بخش دیگری هم مربوط به بحران‌های سیاسی است.»

واگذار کردن این شرکت‌ها به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. این‌ها به‌قدری بزرگ شده‌اند و فعالیت‌های عملیاتی بانک به بازده این شرکت‌ها وابسته است که اگر واگذار شوند ممکن است بانک دچار مشکل شود

نظر کلی‌تان درباره بنگاه‌داری بانک‌ها چیست؟

در کشور ما خیلی از مسئولان، مردم و فعالان اقتصادی خود بانک را به‌عنوان یک بنگاه اقتصادی محسوب نمی‌کنند. رفتارهایی که در ۴۰ سال گذشته مشاهده شده نشان می‌دهد که این افراد بانک را نوعی صندوق می‌دانند که پر از پول است و مدیران آن بر اساس علاقه و سلیقه خود به برخی افراد تسهیلات می‌دهند. در صورتی که بانک فی‌نفسه یک بنگاه اقتصادی است که از محل جذب سپرده‌های مردم با نرخ سود پیش‌بینی شده و اعطای تسهیلات -به نیابت از آن‌ها- به فعالان اقتصادی با دریافت حق‌الوکاله کسب درآمد می‌کند. بنابراین بانک باید در وهله اول فعالیت‌هایش به‌گونه‌ای تعریف شود که سودآور باشد، زیرا در غیر این صورت بنگاهی که سود نداشته باشد محکوم به شکست است و قطعاً به مرور زمان از بین خواهد رفت. مشکلی که در کشورمان وجود دارد این است که به‌سبب همین نگرش و اقدامات مبتنی بر این نوع نگاه،بسیاری از بانک‌های ما سودآور نیستند و عملاً مشکلات عدیده‌ای برای آن‌ها ایجاد شده که کسی این مشکلات را درک نمی‌کند. از طرفی وقتی بانک را به‌عنوان یک بنگاه نمی‌بینند، قطعا به تبع آن انتظار هم ندارند که بانک مبادرت به بنگاه‌داری کند.

اساساً بنگاه‌داری بانک‌ها شامل سه دسته است؛ بخش اول بنگاه‌هایی هستند که بانک‌ها به تبع توسعه فعالیت اصلی خود آن‌ها را در اختیار دارند؛ مانند لیزینگ، شرکت‌های فناوری اطلاعات، کارگزاری و صرافی که بانک مرکزی و نهادهای حاکمیتی نیز با این دسته از شرکت‌ها مشکلی ندارند. علتش هم این بوده که برای مثال صرافی‌های بانک‌ها در خیلی از موارد به حاکمیت کمک کرده‌اند تا بتواند مدیریت اقتصادی خود را اعمال کند. بخش دوم بنگاه‌داری بانک‌ها ناشی از ناتوانی گیرندگان تسهیلات در بازپرداخت اقساط است.بخش زیادی از بنگاه‌داری بانک‌ها از اینجا نشئت می‌گیرد و عمدتاً شامل شرکت‌های تملیکی می‌شود. عده‌ای افراد حقیقی و حقوقی تحت عنوان یک طرح کسب‌وکار، تسهیلاتی را به‌صورت طرح و سرمایه در گردش از بانک دریافت کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند بنگاهی را که راه‌اندازی کرده‌اند، مدیریت کنند و بانک ناچار شده بر اساس قراردادی که بین دو طرف بوده آن بنگاه را تملیک کند.

بخش سوم بنگاه‌داری بانک‌ها به ناگزیری‌های مدیریتی و انتظارات سهامداران بانک‌ها بر می‌گردد. بانک‌ها به دلایل مختلفی معمولاً در فعالیت اصلی خود سودآور نیستند. از جمله این دلایل این است که دخالت حاکمیت در تعیین نرخ سود تسهیلات بانکی بدون توجه به قیمت تمام شده پول در بانک‌ها صورت می‌گیرد، رقابت افسارگسیخته‌ای بین بانک‌ها برای جذب و جبران کسری نقدینگی وجود دارد که این موضوع موجب بالا رفتن بهای تمام شده پول در سیستم بانکی مخصوصاً در یک دهه گذشته شده است، کاهش شدید خدمات بانکی به دلیل تحریم در چند سال گذشته و تبع آن کاهش کارمزد خدمات بانکی، عدم بازپرداخت تسهیلات به وسیله تسهیلات گیرندگان و معوق شدن آن‌ها، عدم پذیرش ذخایر مطالبات مشکوک الوصول به وسیله سازمان امور مالیاتی و در نتیجه احتساب مالیات سنگین بر روی سودهای موهوم و اخذ آن به‌طور نقد از بانک‌ها، وجود انواع نوسانات در متغییرهای اقتصادی از قبیل نوسان نرخ ارز، نرخ تورم، رکود اقتصادی و به تبع آن کاهش سرعت گردش پول که همه و همه به‌شدت سودآوری بانک‌ها را با ریسک مواجه می‌سازد و سودآور بودن سایر بخش‌های غیر اقتصادی و در نتیجه بالا رفتن هزینه فرصت به‌کارگیری منابع در بخش‌های اقتصادی.

در نتیجه بانک‌ها ناگزیرند به جهت پاسخ به انتظارات سهامداران، بازده کسب نشده از فعالیت اصلی خود را از روش‌های دیگری جبران نمایند. از آنجایی هم که فعالیت اصلی آن‌ها سودی ندارد به سمت فعالیت‌های حاشیه‌ای می‌روند که یکی از آن‌ها بنگاه‌داری است. برای نمونه، بعضی از بانک‌ها شرکت‌های سرمایه‌گذاری و هلدینگ‌های بزرگی تأسیس کرده‌اند و عملاً بینابین دو بخش اول قرار گرفته‌اند، یعنی هر دو بخش مورد اشاره را دارند؛ به‌علاوه وارد بخش سوم شده‌اند که فعالیت‌های سرمایه‌گذاری کلان است. در قالب این فعالیت‌ها کارهای مختلفی اعم از کار تولیدی، مالی، بورسی و... انجام می‌دهند. بخشی که خیلی‌ها را به واکنش واداشته، همین قسمت است. این در حالی است که واگذار کردن این شرکت‌ها به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. این‌ها به‌قدری بزرگ شده‌اند و فعالیت‌های عملیاتی بانک به بازده این شرکت‌ها وابسته است که اگر واگذار شوند ممکن است بانک دچار مشکل شود.

بخش اول بنگاه‌داری بانک‌ها که اشاره کردم سهم ناچیزی است و اساساً کسی به این بخش حساسیتی ندارد، اما حجم دو بخش دیگر به‌نسبت بالاست. بخش دوم همان بنگاهای تملیکی بانک‌هاست و به دلیل اینکه اکثراً زیان‌ده هستند و بدهی‌ها و تعهدات نهفته و پنهان زیادی دارند از قبیل مالیاتی، تأمین اجتماعی، گمرکی و... ، به‌راحتی امکان واگذاری ندارند و یا اساساً به همین دلایل و زیان‌ده بودن خریداری ندارد. بانک‌هاچند بار این املاک و کارخانه‌ها را به مزایده گذاشته‌اند، ولی هیچ خریداری برای آن‌ها پیدا نمی‌شود. بخش سوم بنگاه‌ها از نظر مبلغی عدد بزرگی را تشکیل می‌دهد. به دلایل مورد اشاره و این مهم که سودآوری بانک‌ها به داشتن این شرکت‌ها وابسته شده، بنابراین هم از نظر منطق مدیریتی و هم از نظر تکنیکی که این بنگاه‌ها پشتوانه مالی بانک‌ها محسوب می‌شوند، تمایلی برای واگذاری آن‌ها نیست و اگر واگذار شوند منبع سودآوری بانک‌ها از بین می‌رود و اکثر بانک‌ها زیان‌ده خواهند شد و یا زیانشان به‌مراتب بیشتر می‌شود.

در سال‌های اخیر درباره بنگاه‌داری بانک‌ها زیاد می‌شنویم. آیا این موضوع در این مدت شدت پیدا کرده یا اینکه پیش از این هم وجود داشته اما در این سال‌ها بخش‌هایی از آن نمایان شده است؟

بسیاری از این بنگاه‌ها پیش از این نیز در مالکیت بانک‌ها بوده است. در مقاطعی به دلایل مختلف بانک‌ها ناچار شدند به این سمت بروند. همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد، فعالیت‌های بانکی به دلایل مختلف سودآور نیست. برای مثال دولت خیلی از تسهیلات را به بانک‌ها تحمیل می‌کند. ممکن است این تسهیلات روی کاغذ برای بانک‌ها سودآور باشد اما در نتیجه نهایی، هیچ گاه به بازپرداخت نمی‌رسد که برای بانک‌ها سودی در پی داشته باشد. این یکی از دلایلی است که بانک‌ها را ناچار می‌کند به کارهای سرمایه‌گذاری روی آورند. زیرا تسهیلاتی که به بانک‌ها تکلیف می‌شود، آن‌ها را با زیان مواجه می‌کند و بانک‌ها برای جبران آن ناچار می‌شوند کارهای اقتصادی انجام دهند. علت دیگر، تعیین دستوری نرخ سود تسهیلات است. در طول سال‌های مختلف هم از جهت سپرده و هم تسهیلات برای بانک‌ها تعیین تکلیف شده است. یعنی خود بانک هیچ‌گاه نتوانسته از نظر اقتصادی Cost Benefit کند (سود و هزینه خود را محاسبه کند) تا بتواند نرخ سپرده و تسهیلات را تعیین نماید. سیستم بانکی کشور ما نیز هیچ گاه در مصارف و تخصیص رقابتی نبوده است؛ و فقط در جذب منابع و تجهیز به رقابت پرداخته‌اند. در کدام صنعت شما سراغ دارید که شرکت‌ها در خرید مواد اولیه به قیمت بالاتر رقابت کنند؟ بلکه آنچه اتفاق می‌افتد رقابت در فروش محصول به قیمت پایین‌تر است. این در حالی است که درباره بانک‌ها برعکس عمل می‌شود. آن‌ها در تخصیص رقابتی ندارند بلکه در تجهیز رقابت می‌کنند، به همین علت بانک‌ها در تعیین دستوری نرخ سود سپرده و تسهیلات همواره ضرر کرده‌اند.

باید برای بانک مطلوبیت داشته باشد که کارهایش به‌صورت الکترونیکی انجام شود؛ اما بانک‌های ما دچار یک ساختار سنتی هستند، یعنی بر خلاف پیشرفت بانکداری الکترونیک، هزینه‌های سنتی آن‌ها کم نشده است

یعنی قیمت تمام شده پول با آنچه که تسهیلات می‌دهند، قطعاً متفاوت است و باعث زیان شده است. اکنون وضعیت به‌گونه‌ای است که بانک‌ها حتی برای جبران کسری نقدینگی و رقابت در نگهداری سپرده‌ها، به حساب‌های جاری نیز سود می‌دهند و عملاً قیمت تمام شده پول افزایش یافته است. نرخ سود سپرده‌ها روی کاغذ ۱۵ درصد است. در حالی که بانک مجبور است ۱۰ درصد سپرده قانونی و پنج درصد نیز مانده جبرانی نگه‌داری کند. اگر هزینه‌های بانک‌ها را نیز به حساب نیاوریم، هم‌اکنون حداکثر ۸۵ درصد پول در اختیارشان است، یعنی قیمت تمام شده پول برای بانک‌ها حدود ۱۸ درصد است. با چنین فرضی بانک‌ها باید بدون سود فعالیت کنند. این در حالی است که نه هزینه تسهیلات معوق و نه هزینه‌های بانک را در این فرضیات در نظر نگرفتیم. اگر آن هزینه‌ها را نیز بیافزاییم، حداقل به عدد ۲۲ تا ۲۵ درصد می‌رسیم. در حالی که به بانک‌ها تکلیف می‌شود با نرخ ۱۸ درصد تسهیلات دهند. این نوع تعیین نرخ باعث شده بانک‌ها ناچار شوند برای جبران مابه‌التفاوت اشاره شده، وارد فعالیت‌های اقتصادی دیگری شوند.

فعالیت دیگر بانک‌ها خدمات بانکی مانند اعتبار اسنادی، ضمانت‌نامه، انتقال پول و... است. از زمانی که شبکه بانکی کشور تحریم شد، این بخش نیز به‌شدت دچار رکود شد و درآمد خدماتی بانک‌ها نیز به‌شدت کاهش یافت. در بحث انتقال پول نیز بانکداری الکترونیک جایگزین شده که در نهایت به ضرر بانک‌ها بوده است. کارمزد خدمات این بخش اصلاً به بانک‌ها تعلق پیدا نمی‌کند، بلکه به شرکت‌های PSP، شتاب و... می‌رسد. بانک‌ها در بخش بانکداری الکترونیک زیان‌ده هستند. انتظار می‌رفت که بانک‌ها در این قسمت از عملیات خود سود دریافت کنند، اما اینجا نیز از دست رفته است. باید برای بانک مطلوبیت داشته باشد که کارهایش به‌صورت الکترونیکی انجام شود؛ اما بانک‌های ما دچار یک ساختار سنتی هستند، یعنی بر خلاف پیشرفت بانکداری الکترونیک، هزینه‌های سنتی آن‌ها کم نشده است. برای مثال تعداد کارکنان بانک کاهش نیافته، ساختمان‌های بانک همچنان پابرجاست و ... .

در بخش حسابداری تعهدی نیز بانک‌ها موظف شده‌اند که درآمدها و هزینه‌هایشان را به‌محض تحقق شناسایی کنند. یعنی فارغ از اینکه درآمد وصول شده یا خیر، به‌محض تحقق یافتن باید شناسایی شود. با چنین رویکردی وقتی فرد تسهیلات خود را به بانک بازپرداخت نمی‌کند، باز هم بانک در دفاتر خود تا مدتی سود این تسهیلات را شناسایی می‌کند. از سوی دیگر، سودی که بانک باید به سپرده‌گذار پرداخت کند به‌صورت نقدی است، یعنی درآمدها نسیه و هزینه‌ها نقدی باید ثبت و شناسایی شوند. این رویکرد باعث می‌شود بانک مالیات چیزی را پرداخت کند که اصلاً وصول نشده است. یعنی درباره چیزی که اصلاً وجود خارجی ندارد از حوزه مالیاتی به بانک‌ها ضرر وارد شود. این‌ها به‌علاوه دلایل دیگر باعث شده تا بانک‌ها از فعالیت اصلی خود که در اساسنامه برایشان تعریف شده سود نبرند؛ یعنی اعطای تسهیلات و ارائه خدمات. در نتیجه به‌سمت بنگاه‌داری رفته‌اند و بخش زیادی از پولشان در این حوزه قفل شده است.

اشاره کردید که نحوه و میزان تعیین نرخ سود،بانک‌ها را تحت فشار قرار داده است. از نظر شما سازوکار صحیح تعیین نرخ سود چیست؟

اشکالی ندارد که دولت در بحث نرخ سود ورود کند، اما لازم است که مسئله و مشکل بانک‌ها را نیز در نظر بگیرد. اکنون نرخ سود به‌گونه‌ای تعیین می‌شود که مشکل بانک‌ها در نظر گرفته نمی‌شود و توجه نمی‌کنند که قیمت تمام شده پول برای بانک‌ها چه‌قدر است. نکته دیگر این است که سیاست‌گذاران و نهادهای ناظر، باید بر تعیین نرخ نظارت داشته باشند و بیشتر بر این مسئله تمرکز کنند که اگر بانکی منابع و مصارفش مشکل پیدا کرد یا تخلف کرد با مقررات تنبیهی خود جلوی اقداماتش را بگیرند. زیرا آنچه باعث می‌شود نرخ سود بالا رود عدم تطابق منابع و مصرف و به‌ویژه معوق شدن مصرف بانک‌هاست؛ پس تعیین نرخ سود لازم نیست بلکه نظارت و کنترل بر مصرف بانک‌ها مهم‌ترین فاکتور کنترل نرخ سود است.

استدلال نهادگرایان و طرفداران دخالت دولت در اقتصاد نیز این است که اگر دست بانک‌ها در نرخ سود باز باشد، در رقابت بی‌پایانی می‌افتند که باعث می‌شود مدام برای جذب سپرده‌ها نرخ سود بالاتری را پیشنهاد دهند. شما چه پاسخی دارید؟

همان‌گونه که اشاره شد در نقطه دیگری باید کنترل صورت گیرد، نه در نرخ سود. اگر معوقات بانک‌ها کمتر از سه چهار درصد بود، قطعاً در نرخ سود با یکدیگر رقابت نمی‌کردند. تمام مسئله همین است که چون معوقات بانک‌ها روی کاغذ ۱۵ درصد اما در واقع شاید بیش از ۳۰ تا ۴۰ درصد باشد، آن‌ها با کسری نقدینگی مواجهند. در کسری نقدینگی، بانک‌ها برای جبران ضرر و جلوگیری از بی‌اعتمادی سپرده‌گذاران به رقابت می‌پردازند. علتش هم این است که می‌خواهند برای جبران کسری خود، سپرده‌ای با نرخ سود بالاتر جذب کنند. بنابراین نقص در جایی است که معوقات ایجاد می‌شود. اگر می‌خواهیم نظام بانکی ما اصلاح شود، باید این بخش را حل کنیم، یعنی کاری کنیم که معوقات بانک‌ها از بین رود. اگر چنین شود، مطمئن باشید آن‌قدر حجم پول در کشور ما زیاد است که نرخ می‌شکند. در صورتی که الآن هر چقدر که بانک‌ها تسهیلات می‌دهند مطمئناً بخش قابل توجهی از آن معوق می‌شود، به‌ویژه تسهیلات ارزی این‌گونه است. تمام تسهیلات ارزی بانک‌ها، به‌راحتی وصول نمی‌شود. فرضاً هنگامی که نرخ ارز حدود ۲ هزار تومان بوده فردی تسهیلات گرفته، با نرخ‌های کنونی

بانک‌ها در بخش بانکداری الکترونیک زیان‌ده هستند. انتظار می‌رفت که بانک‌ها در این قسمت از عملیات خود سود دریافت کنند، اما اینجا نیز از دست رفته است



چگونه قادر است آن را بازپرداخت کند؟ اگر صاحب بنگاهی صادراتی باشند، شاید بتواند این تسهیلات را باز گرداند، اما اگر تولیدات بنگاهش مصرف داخلی داشته باشد، برایش ممکن نیست که تسهیلات را بازپرداخت کند و بانک باید صد درصد آن تسهیلات را معوق فرض کند. در چنین فضایی نمی‌توان به بانک ایراد گرفت که چرا نرخ سود سپرده خود را افزایش می‌دهد. علتش واضح است، بانک در ورود نقدینگی ناشی از بازپرداخت تسهیلات خود کم آورده است. مقصر آن نیز تنها بانک نیست، بلکه اقتصاد کشور باعث بروز چنین مشکلاتی شده است.

در چنین شرایطی نمی‌توان انتظار داشت بانک‌ها مکلف شوند که نرخ سود را رعایت کنند. هنگامی که نرخ سود ۱۵ درصد تعیین می‌شود، مشخص است که این نرخ صرفاً روی کاغذ است. بانک کسری نقدینگی دارد و از راه‌های مختلف نرخ‌های بالاتری ارائه می‌کند؛ زیرا ناچار است که با سایر بانک‌ها برای جذب منابع رقابت کند. اگر چنین نکند، نمی‌تواند پول سپرده‌گذار را به او برگرداند و این باعث می‌شود که اعتبار بانک خدشه‌دار شود و با زیاد شدن مشتریانی که خواهان دریافت پول خود هستند، بانک در آستانه ورشکستگی قرار گیرد. بانک‌ها ناچارند با نرخ سود بازی کنند. لذا نمی‌توان در حوزه نرخ سود، بانک‌ها و بانک مرکزی را مقصر اعلام کرد، به عملکرد یک بخش مانند بانک ایراد گرفت و به سایر مؤلفه‌ها مانند نرخ تورم و بحران نرخ ارز و تأثیر آن در مشکل تولیدکنندگان برای بازپرداخت تسهیلات بانکی توجهی نداشت. حاکمیت باید این دور باطل را متوقف کند. به عبارت دیگر وقتی تسهیلات معوق یک بانک افزایش می‌یابد، باید جلوی اعطای تسهیلات جدید از سوی آن بانک گرفته شود نه اینکه تمام نهادهای حاکمیتی به بانک فشار بیاورند که چرا تسهیلات نمی‌دهد.

در قوانین ما رویکرد کلی چگونه بوده؟ آیا حمایتی از بانک‌ها وجود دارد؟

هیچ کدام از قوانینی که در کشور تصویب شده، به نفع بانک‌ها نبوده است. خواسته‌اند که به‌نفع تولید قانون ایجاد کنند، ولی فرآیند آن را کامل در نظر نگرفته‌اند. قانون‌های مختلفی وجود دارد، مانند قانون «تسهیل» که اشاره می‌کند بانک‌ها وقتی تسهیلات می‌دهند، اجازه ندارند وثیقه ملکی دریافت کنند بلکه باید محل اجرای طرح را به‌عنوان وثیقه دریافت کنند. وقتی مشتری تسهیلات را می‌گیرد با خود می‌گوید اگر موفق شود که مشکلی نیست، اگر هم موفق نشود بانک کارخانه را تصاحب می‌کند. یا مثلاً «اصلاحیه ماده ۳۴ قانون ثبت» می‌گوید اگر بانک به فردی تسهیلات دهد و آن فرد نتواند قسط خود را پرداخت کند، فرض اینکه بانک بخواهد کارخانه آن فرد را تملیک کند، باید کارخانه را قیمت‌گذاری کند و اگر بیشتر از میزان تسهیلات ارزش دارد، مابه‌التفاوت آن را به فرد دریافت کننده وام بپردازد. یعنی بانک می‌خواسته طلب خود را وصول کند، اما باید پول دیگری را هم به آن فرد پرداخت کند. قانون «رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی کشور» بانک را ملکف کرده که اموال مازادش را واگذار کند، در غیر این صورت مشمول یک سری جرائم می‌شود. در صورتی که برخی اموال اصلاً خریداری ندارد و پس از چند بار مزایده، کسی برای خرید آن‌ها پیش‌قدم نشده است. قانون‌های مختلفی داریم که در آن‌ها هم بی‌عدالتی و هم نقص‌هایی وجود دارد که همه چیز را از بانک طلب می‌کند. یا فی‌المثل در قانون «ورشکستگی» بیان می‌کند که اگر کسی اعلام ورشکستگی کرد، از لحظه‌ای که دادگاه اعلام ورشکستگی می‌کند، تمام سودهایی که بانک شناسایی کرده باید صفر شود و بانک باید تنها اصل پول را دریافت کند. هیچ یک از قوانین ما به نفع بانک‌ها نیست. کار کارمندان بانک با سایر سازمان‌ها قابل مقایسه نیست، اما در قانون «مدیریت خدمات کشوری» از نظر حقوق و مزایا با سایر کارمندان یکسان در نظر گرفته شده‌اند. کارمندان بانک با حجم بالایی از کار و انواع ریسک مواجه هستند، مگر می‌شود با این تفاوت‌ها حقوق آن‌ها با سایر دستگاه‌ها که کسری از کار و ریسک آن‌ها را هم ندارند یکسان دیده شوند.

به تسهیلات معوق اشاره کردید و آن را یکی از دلایل اصلی دانستید که بانک‌ها را ناگزیر به بنگاه‌داری کرده است. اساساً چرا میزان تسهیلات معوق در کشور ما تا این حد بالاست؟

معوق شدن تسهیلات بانکی چند علت دارد. ابتدا اینکه بانک‌ها بیشتر به‌صورت شکلی تسهیلات می‌دهند، نه محتوایی. برای نمونه کارمند بانک می‌گوید ما برای اعطای تسهیلات، یک طرح توجیهی می‌خواهیم در حالی که متقاضی این طرح را بر اساس واقعیت تهیه نمی‌کند، بلکه اکثراً یک چیز تشریفاتی و ظاهری برای رفع تکلیف تهیه می‌کنند تا تسهیلات را دریافت نمایند. در نتیجه تسهیلات بر اساس یک پروژه منفعت‌دار پرداخت نشده است. فردی هم که طرح خود را بر اساس واقعیت می‌نویسد خیلی از فاکتورهایی را که باید لحاظ کند، در نظر نگرفته است. نرخ ارز، نرخ تورم، حقوق و دستمزد کارکنان و بحران‌های سیاسی کشور به‌شدت بر کسب‌وکارها مؤثر است، اما هیچ گاه در طرح‌های کسب‌وکاری دیده نمی‌شود. اگر هم در نظر گرفته شود، محدود است. فردی هنگام تهیه طرح ، نرخ ارز را سه هزار و ۸۰۰ تومان در نظر می‌گیرد،حداکثر نوسانی تا حد چهار هزار و ۵۰۰ یا پنج هزار تومان برای آن می‌پذیرد. اما هنگامی که نرخ ارز به ۱۸ هزار تومان می‌رسد، کسب‌وکار آن فرد نابود می‌شود. نه آن فرد مقصر است و نه بانک، زیرا هیچ کسی پیش‌بینی چنین موضوعی را نمی‌کرده است. این به شرایط سیاسی کشور باز می‌گردد که قابل پیش‌بینی نیست. کسی که اکنون می‌خواهد طرحی را به بانک ارائه نماید، چه چیزی را می‌تواند پیش‌بینی کند؟ بی‌ثباتی محیط کسب‌وکار و وابسته بودن به تفکرات سیاسی باعث چنین عارضه‌هایی می‌شود.

استراتژی بعد از انقلاب اسلامی این بود که همه منابع وارد طرح‌های بزرگ شود. طرح‌های بزرگ همه از نظر سیاسی وابسته‌اند و امکان دارد با کوچک‌ترین بحرانی، چنین طرح‌هایی دچار مشکلات جدی شوند و به‌شدت تحت تأثیر بحران و نوسان قرار گیرند. تازه در سه چهار سال گذشته به فکر افتاده‌اند که به طرح‌های کوچک و اشتغال‌های خرد بها دهند. کاری که کشورهایی همچون برزیل، چین و هند انجام دادند؛ این کشورها اشتغال‌های کوچک را فعال کردند. این دسته از طرح‌ها وابستگی سیاسی ندارند و تحریم نیز خیلی دیرتر بر

کارمندان بانک با حجم بالایی از کار و انواع ریسک مواجه هستند، مگر می‌شود با این تفاوت‌ها حقوق آن‌ها با سایر دستگاه‌ها که کسری از کار و ریسک آن‌ها را هم ندارند یکسان دیده شوند

وقتی تسهیلات معوق یک بانک افزایش می‌یابد، باید جلوی اعطای تسهیلات جدید از سوی آن بانک گرفته شود نه اینکه تمام نهادهای حاکمیتی به بانک فشار بیاورند که چرا تسهیلات نمی‌دهد



آن‌ها اثر می‌گذارد و تبعات ورشکستگی آن‌ها نیز کم‌تر است. اگر در ۴۰ سال گذشته روی طرح‌های کوچک کار می‌شد، شاید تا این حد اقتصاد ما وابسته به مذاکرات سیاسی نبود و تحریم تا این حد روی اقتصاد ما اثر نمی‌گذاشت. اکنون کارهایی در حال انجام است، مثلاً یک و نیم میلیارد دلار به اشتغال روستایی و خرد اختصاص داده‌اند؛ هر چند دیر است اما باز هم بد نیست.

نکته دیگر این است که استراتژی کشور در هر برهه یک چیز متفاوت بوده است. صنعت، نفت و پتروشیمی، کشاورزی و... هر کدام در برهه‌ای در اولویت بوده‌اند. این باعث شده منابع مالی کشور در هر دوره، وارد یک حوزه شود. چون مسائل را جامع و مانع نمی‌بینیم، با حجم بالایی از معوقات مواجهیم. اگر بر توسعه صنایع خرد متمرکز شده بودیم، شاید معوقات بانکی تا این حد افزایش نمی‌یافت. برای نمونه، معوقات بانک قرض‌الحسنه مهر ایران تنها یک درصد است. این نشان می‌دهد وقتی وارد بخش‌های خرد می‌شویم، از آنجایی که تنوع زیاد می‌شود، ریسک می‌شکند. افراد در هر صورت موفق می‌شوند تسهیلات خرد را باز گردانند. برخی از کشورها که در حوزه پوشاک موفق بوده‌اند با اشتغالات خرد کار خود را آغاز کرده‌اند. ممکن است در درازمدت اشتغالات خرد به صنعتی بزرگ تبدیل شده باشند. برخی کشورها هم هر دو نوع سنتی و مکانیزه تولید را در کنار یکدیگر پیش برده‌اند. بخشی از معوقات ما نیز به این استراتژی ما بر می‌گردد.

در جمع‌بندی باید بگویم بخشی از تسهیلات معوق مربوط به تسهیلات تکلیفی است که طرح توجیهی مناسبی نداشته‌اند. بخشی از معوقات مربوط به توسعه نیافتن صنایع خرد و بخش دیگری هم مربوط به بحران‌های سیاسی است. مورد آخر باعث شده صنعت ما به‌تدریج از بین برود. هیچ چیزی در اقتصاد یک کشور بدتر از بلاتکلیفی نیست. اکنون درباره نرخ ارز هر کسی نظر متفاوتی دارد، مهم نیست بالا می‌رود یا پایین می‌آید، بلکه باید به ثبات برسد تا همه تکلیف خود را بدانند، فعالیت خود را با آن عدد تطبیق دهند و برنامه‌ریزی کنند. هر جا نوسان وجود داشته باشد، اقتصاد دچارمشکل جدی می‌شود. آمریکا نیز همین را می‌خواهد که بی‌ثباتی گریبان‌گیر اقتصاد ما شود. بی‌ثباتی اقتصادی باعث ناامیدی مردم از رفتار حکومت و مسئولین می‌شود. ناامیدی مردم باعث از دست رفتن اعتمادشان نسبت به مدیریت منابع توسط دولت می‌شود و در نتیجه خود مردم شروع به اداره کردن منابعشان می‌کنند. این چیزی است که امروز شاهد آن هستیم، ۲۰ میلیون خانوار ایرانی ۲۰ میلیون مدیر مالی دارند. در صورتی که پیش از این به حاکمیت اعتماد داشتند. اکنون دولت با ۲۰ میلیون سلیقه متفاوت در اداره کردن منابع مواجه است، زیرا هر کسی دنبال Hedge کردن (مصون‌سازی در برابر ریسک) خود است. این بلایی است که اکنون اقتصاد ما گرفتار آن شده است. در این شرایط کسی برای تولید و صنعت برنامه‌ریزی نمی‌کند.

بنگاه‌داری بانک‌ها چه تأثیری بر فضای تولیدی کشور دارد؟

اکنون سعی شده که این موضوع با اعمال سیاست‌هایی کنترل شود، اما اگر وجود داشته باشد ممکن است تسهیلات به بخشی اختصاص یابد که مولد نباشد. اگر یک بانک بخواهد تسهیلاتی بدهد، به شرکت‌های زیرمجموعه خود نمی‌دهد بلکه به بنگاه‌هایی تخصیص می‌دهد که بازدهی بالاتری دارند. چیزی که در کشور ما بازده بالاتری دارد، سفته‌بازی و بخش غیرمولد اقتصاد است. این قسمت در اختیار هر کسی اعم از زیرمجموعه بانک یا غیر از آن باشد، مخرب است و فضای اقتصادی را مغشوش می‌کند. نگرانی موجود بحث ارزش خود بنگاه نیست، بلکه کارهایی که در آن بنگاه انجام می‌شود دارای اهمیت است.



اخیراً مقام معظم رهبری انتقادی درباره بنگاه‌داری بانک‌ها مطرح کرده‌اند. این مسئله به چه نقطه‌ای رسیده که اکنون در این سطح مطرح می‌شود؟

حل این مسئله در دولت دوازدهم به‌شدت پیگیری شد. آقای کرباسیان وزیر سابق اقتصاد یکی از محورهای کلیدی کارش واگذاری بنگاه‌های دولتی بود. پیش از ایشان آقای طیب‌نیا نیز حساسیت زیادی روی این مسئله داشت. فشار زیادی روی بانک‌ها بود که بنگاه‌های خود را واگذار کنند که خیلی‌ها نیز دارند این کار را انجام می‌دهند. بانک‌ها می‌توانند شرکت‌های سودآور و ملک‌های خود را واگذار کنند، اما خیلی از بنگاه‌هایی که در اختیار دارند در واقع شرکت‌های زیان‌دهی است که کسی آن‌ها را نمی‌خرد. به‌علاوه یک سری مقررات دست و پا گیر داریم. وقتی بانک شرکتی را واگذار می‌کند چندین نهاد نظارتی به سراغش می‌آیند و بانک را درباره نحوه واگذاری بازخواست می‌کنند. درحالی که باید بسیاری از این شرکت‌ها از طریق مذاکره فروخته شود و مزایده برای آن‌ها میسر نیست. یک سری محدودیت‌های قانونی در بحث واگذاری‌ها داریم و دست بانک‌ها خیلی باز نیست تا اگر ممکن باشد شرکت‌ها را حتی زیر قیمت واقعی نیز واگذار کنند. در شرایطی که اقتصاد مشکل دارد، نباید مباحث تکنیکی را مطرح کرد. همین که بانک‌ها از دست این شرکت‌ها رها شوند و پولی به چرخه آن‌ها وارد شود، مزیتش از قیمت آن شرکت بیشتر است. چنین محدودیت‌هایی باید برطرف شود. اینکه گفته می‌شود بانک‌ها اراده‌ای برای واگذاری این شرکت‌ها ندارند اشتباه است، این تمایل در بانک‌ها وجود دارد، اما با محدودیت‌های قانونی و کسب‌وکاری مواجهند. برخی حساسیت‌های مطرح شده در مواردی وجود دارد که بنگاه‌ها برای بانک سودآور هستند. در صورتی که در حال حاضر بانک‌ها نیز تمایل پیدا کرده‌اند این دسته از هلدینگ‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خود را واگذار کنند. این مسئله ناشی از فشارهایی است که بر بانک‌ها وارد شده یا برخی از مدیرانی که انتخاب شده‌اند چنین موردی به آن‌ها تکلیف شده است. اکنون شتاب این واگذاری‌ها خیلی بیشتر از گذشته است.

در رابطه با بنگاه‌هایی که در راستای انجام وظایف بانکداری است، چگونه باید عمل شود؟

آن‌ها اصلاً حجم زیادی در بین بنگاه‌های بانکی ندارند. برای مثال یک شرکت صرافی پنج میلیارد تومان سرمایه دارد. مشکل اقتصاد ما این صرافی نیست، به‌علاوه اینکه بازوی بانک هم محسوب می‌شود. همچنین به‌علت محرمانه بودن اطلاعات، شرکت فناوری اطلاعات به بانک کمک می‌کند. نمی‌توان گفت که فناوری اطلاعات باید برون‌سپاری شود. خیلی‌ها برون‌سپاری کرده‌اند، اما مدام نگرانند. این‌ها از نظر میزان سرمایه حجم بسیار کمی در برابر شرکت‌های سرمایه‌گذاری و تملیکی دارند. به‌علاوه اینکه توسط خود بانک مرکزی نیز تا حدی مجاز شمرده شده‌اند.

اگر در ۴۰ سال گذشته روی طرح‌های کوچک کار می‌شد، شاید تا این حد اقتصاد ما وابسته به مذاکرات سیاسی نبود و تحریم تا این حد روی اقتصاد ما اثر نمی‌گذاشت

ناامیدی مردم باعث از دست رفتن اعتمادشان نسبت به مدیریت منابع توسط دولت می‌شود و در نتیجه خود مردم شروع به اداره کردن منابعشان می‌کنند. این چیزی است که امروز شاهد آن هستیم، ۲۰ میلیون خانوار ایرانی ۲۰ میلیون مدیر مالی دارند